

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۲۴ (پیاپی ۲۱) زمستان ۸۷

اندیشه سیاسی ایران شهری در اسکندرنامه نظامی*

(علمی - پژوهشی)

دکتر محمد حسین کرمی

دانشیار دانشگاه شیراز

زینب نوروزی

دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

چکیده

بسیاری از آثار ادبی کلاسیک پارسی را نباید صرفاً از دیدگاه ادبی نگریست. این آثار، گذشته از وجوه ادبی و زیبایی شناختی، مملو از اندیشه های پیچیده است که جز با تکیه بر نظریه های دقیق و روشهای جدید قابل کشف نخواهد بود. اسکندرنامه نظامی را نیز باید در زمره همین آثار دسته بندی کرد که اندیشه سیاسی ایران شهر باستان شاه ستون آن است و بنابراین، باید آن را همچون شاهنامه فردوسی اثری ملی قلمداد کرد. اندیشه سیاسی ایران شهری در کنار زبان فارسی، آداب و رسوم اجتماعی و عرفان ایرانی - اسلامی، یکی از عوامل مهم استمرار فرهنگ ایرانی از دوران باستان تا سده های پس از ورود اسلام به ایران به شمار می رود. جستجوی این اندیشه در آثار بزرگ پارسی و از جمله اسکندرنامه نظامی، نقش مهمی در شناخت فرهنگ و هویت ایرانی دارد. علاوه بر آن، اندیشه سیاسی ایران شهری، ویژگیهای منحصر به فردی دارد که با جرح و تعدیلهایی می تواند هم اکنون نیز

در تدوین یک نظریه سیاسی جدید متناسب با وضعیت جامعه
ایرانی مفید باشد.

واژگان کلیدی: نظامی گنجوی، اسکندرنامه، اندیشه
سیاسی ایرانشهری، فرهنگ ایرانی

مقدمه

فرهنگ هر جامعه ای به شیوه ها و با ساز و کارهای مختلفی به نسلهای آینده انتقال می یابد که از مهمترین و عمومی ترین آنها می توان به «زبان»، «آداب و رسوم اجتماعی» و «نظامهای فکری» (شامل علم، هنر، دین، اخلاق، فلسفه و عرفان) اشاره کرد. انتقال و تداوم فرهنگی معمولاً به یکی از این شیوه ها و یا ترکیبی از آنها صورت می گیرد.

در مورد استمرار فرهنگ ایرانی از دوران پیش از اسلام تاکنون، سخنان زیادی گفته شده است. ادیبان و پژوهشگران ادبی بر عنصر زبان فارسی تأکید، و آن را عامل استمرار فرهنگ ایرانی قلمداد کرده اند. تاریخ دانان، مردم شناسان و پژوهشگران فرهنگ عامه، خاستگاه جشنها، سوگواریها و مراسم کنونی را در گذشته باستانی ایران جستجو کرده اند. برخی دیگر نیز عامل و حامل تداوم فرهنگ ایرانی را در نظامهای فکری بازجسته اند. از این میان، «هانری کوربن»، فیلسوف فرانسوی، عرفان ایرانی - اسلامی را مهمترین محمل این استمرار دانسته و برجسته ترین نماینده آن را «شیخ اشراق» معرفی، و وی را واسطه العقد حکمت خسروانی (فلسفه نور) ایران پیش از اسلام و حکمت معنوی ایران پس از اسلام قلمداد کرده است. بسیاری از محققان دیگر نیز از میان نظامهای فکری بر علم، هنر، دین و اخلاق تأکید کرده اند.

«جواد طباطبایی» - اندیشمند و پژوهشگر ایرانی - بر «اندیشه سیاسی ایرانشهری» به عنوان وجه دیگری از نظامهای فکری و نقش آن در استمرار فرهنگ ایرانی انگشت گذاشته است. به نظر وی با بررسی تاریخ اندیشه سیاسی در ایران - از دوران پیش از اسلام تاکنون - به دو نکته اساسی می توان پی برد: ۱- «استمرار فرهنگ ایرانی» در اندیشه سیاسی ایرانشهری یکی از عوامل مهم بقای ایران زمین بوده است و نقطه قوت آن به شمار می رود. ۲- «وجدان نگون بخت ایرانی»^۱ که به علت حوادث و نابختیارهای تاریخی - آگاهانه یا ناآگاهانه، خواسته یا ناخواسته - بتدریج مسیر زوال و انحطاط فرهنگی و تمدنی را پیموده است. به عقیده وی، این دو نکته را باید در ارتباط با یکدیگر مورد توجه قرار داد.

به نظر طباطبایی، اندیشه سیاسی در ایران به گونه های مختلف در متون ظهور یافته است؛ اما به طور کلی، اندیشه سیاسی در ایران پس از اسلام در سه قالب عمده جریان یافته است: ۱- فلسفه سیاسی که با فارابی آغاز شد و هم بدو پایان یافت. ۲- سیاست نامه نویسی که همان ادامه آیین نامه ها، خداینامه ها، خردنامه ها و اندرزنامه های ایران پیش از اسلام، و واژه «سیرالملوک» نیز ترجمه واژه «خداینامه» است. این جریان سیاست نامه نویسی، که بهترین محمل انتقال اندیشه سیاسی ایران شهری باستان بود بتدریج، شکل غالب اندیشه سیاسی شد و دو جریان دیگر، یعنی فلسفه سیاسی و شریعت نامه نویسی را در خود مستحیل ساخت. ۳- شریعت نامه نویسی که در واقع توجیه شرعی دستگاه خلافت عربی را فراهم می ساخت به علت مخالفت ایرانیان با خلافت و یا دست کم بی اعتنایی آنان به سلطنت شرعی بر خلاف سایر ممالک اسلامی در ایران، جریان غالب نبود و بنابراین اهمیت خود را از دست داد. علاوه بر سه جریان یادشده، بسیاری از آثار منظوم و منثور ادبی، تاریخی، عرفانی، فلسفی و حتی دینی ایران پس از اسلام، کمابیش مایه هایی از این اندیشه را در خود جای داده است.^۲

این مقاله را می توان ادامه پژوهش طباطبایی، اما در یکی از مهمترین متون منظوم زبان فارسی یعنی *اسکندرنامه* «حکیم نظامی» برای اولین بار دانست. این اثر را، علاوه بر ارزش ادبی، می توان یک سیاست نامه تمام عیار منظوم قلمداد کرد که شاعر در خلال آن به بیان اندیشه سیاسی ایران شهری پرداخته و بدین وسیله نام خود را در فهرست تداوم دهندگان بزرگ فرهنگ و هویت این سرزمین جاودانه ساخته است.

۲- پیشینه تحقیق

بررسی دقیق تمام مقاله هایی که در فاصله سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۸۰ درباره نظامی در مجلات فارسی داخل کشور منتشر شده است، نشان می دهد که توجه به اندیشه سیاسی و بویژه از نوع ایران شهری آن در آثار نظامی چه اندازه اندک بوده است. از میان این مقالات، تنها سه مقاله تا حدی به اندیشه سیاسی در آثار نظامی ارتباط دارد که به ترتیب تاریخ انتشار عبارت است از:

۱- «آیین کشورداری ایرانیان در آثار حکیم نظامی» (ابراهیم صفایی، ۱۳۵۳):

۲- «خردنامه های نظامی» (شهره انصاری، ۱۳۷۱: ۳۱-۵۳)

۳- «سیاست و جهاننداری در اندیشه نظامی گنجوی» (فرهنگ رجایی، ۱۳۷۱:

۱۷۹-۱۹۰)

از این سه مقاله، هیچ یک چارچوب نظری ندارد و بویژه دو مقاله نخست یا نگاهی سطحی به شیوه کشورداری ایرانیان قدیم انداخته و یا به طرح نکات ادبی پرداخته است. مقاله سوم را نیز که در مقایسه با دو مقاله نخست تا حدی به موضوع اندیشه سیاسی ایران شهری نزدیک می شود در بهترین حالت می توان نوعی تحقیق اکتشافی (*Heuristic Research*) دانست؛ زیرا - به اعتراف خود نویسنده - بدون هیچ پیش فرض، سؤال تحقیقی و یا نظریه ای به سراغ موضوع رفته است. علاوه بر آن، نویسنده بسیاری از ابعاد اندیشه سیاسی ایران شهری را ناگفته گذاشته است. در مجموع با تأمل در این مقاله ها هیچ یک از آنها نه شناخت دقیقی از اندیشه سیاسی ایران شهری و نه تحلیل منسجمی از آن اندیشه در آثار نظامی به دست می دهد. بیان کلی و عدم تفصیل این دو نکته مهم، ویژگی مشترک هر سه مقاله یاد شده است.

۳- اندیشه سیاسی ایران شهری

اندیشه سیاسی ایران شهری، که با امپراتوری ساسانی پیوند یافته است در گذشته های دور ریشه هایی بس عمیق دارد. آریایی ها، که هنگام ورود به فلات ایران قومی بدوی بودند بتدریج صاحب یکی از بزرگترین فرهنگها و تمدنها شدند که در جهان باستان بی سابقه بود. از جمله عواملی که در این فرایند مؤثر بود و با اندیشه سیاسی ایران شهری ارتباط دارد دو عامل را می توان نام برد: ۱- ظهور زردشت و آموزه های وی، که بی شک نقش سرنوشت سازی در نحوه تکوین و مسیر آینده این تمدن ایفا کرد.^۳ ۲- انعطاف پذیری و توان پذیرش گوناگونیها، تفاوتها و حتی تناقضهای موجود در دیگر فرهنگها و تمدنها توسط قوم ایرانی که بدین وسیله به ترکیب بدیعی دست یافت که در زمان خود بی همتا بود.

هخامنشیان با تکیه به این دو منبع^۴، نخستین شاهنشاهی ایرانی را پی ریختند. با توجه به سلوک سیاسی شاهان هخامنشی و دستاوردی که شاهنشاهی آنان در جهان باستان داشته، آغازگاه و نخستین زمینه های رویش اندیشه سیاسی ایران شهری در آن دوره ظاهر شده است.^۵ از این حیث، اشکانیان را نیز می توان خلف شایسته هخامنشیان در شمار آورد.^۶

ساسانیان، که ادامه و تکامل یافته دو شاهنشاهی پیش از خود و نیز صاحب تجربه تلخ فروپاشی هخامنشیان و غصب ایران زمین به وسیله اسکندر بودند، بیش از آنها بر عنصر ایرانی و هویت ملی تأکید کردند. بدین منظور، آنان آیین زردشت را دین رسمی قرار دادند و نهادها و اصول کشورداری و سازمانی متمرکزی را بنیاد نهادند که بسیار مؤثر بود (ایناسترانتسیف، ۱۳۸۴: ۲؛ ویسهوفر، ۱۳۸۴: ۱۴، ۱-۲۰۰؛ دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۳۶۳؛ کریستنسن، ۱۳۸۴: ۶۸؛ فرای، ۱۳۸۳: ۲۳۳؛ تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۸۱: ۳۰-۱۲۷). اصطلاح «ایران شهر»، که به معنی «کشور» و «پادشاهی» هر دو است (جنیدی، ۱۳۵۸: ۲۵) در همین دوره پدید آمد و بدان سخت مباحثات و تکیه می شد (قرشی، ۱۳۸۰: ۲۷۰) و اگرچه قلمرو امپراتوری ساسانی اقوام و سرزمینهای ایرانی و غیرایرانی هر دو را در بر می گرفت به علت اهمیت هویت ایرانی نزد ساسانیان این اصطلاح فقط به مناطق ایرانی نشین اطلاق می شد که دارای فرهنگ ایرانی بودند (پورداد، ۲۵۳۶: ۱۲۹، ویسهوفر، ۱۳۸۴: ۲۰۹).

اندیشه سیاسی ایران شهری، که در این دوره به کمال می رسد، مجموعه ای از افکار و رفتار سیاسی است که در آثار مکتوب به جای مانده از آن دوران و نیز سلوک شاهان و دولت مردان ساسانی تجلی یافته است (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۱-۲۲۰، ۷-۲۳۴، ۷-۲۴۵، ۵۰-۲۴۹، ۳۰۴؛ ایناسترانتسیف، ۱۳۸۴: ۳؛ فرای، ۱۳۷۵: ۱۷۰؛ ۱۳۸۳: ۵۰۸؛ محمدی، ۱۳۷۴: ۲-۲۶۱؛ ویسهوفر، ۱۳۸۴: ۲۸۰). البته باید توجه داشت که دوران پنج قرن سلسله ساسانی دارای فراز و نشیبها و گوناگونیهای بسیاری بوده است (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۳۱)، ولی این تفاوتها از دیدگاه این مقاله چندان اهمیتی ندارد و حتی گاه ادعای آن را بیشتر تأیید می کند. تمامی ده عاملی را که در ادامه به عنوان ویژگیهای اساسی اندیشه سیاسی ایران شهری برمی شماریم، می توان در سنت سیاسی ساسانیان یافت که در زیر به مهمترین آنها اشاره می شود:

در دوره ساسانی، سیاست، مستقل بود و منطق ویژه خود را داشت. تمامی حوزه های حیات اجتماعی در چارچوب سیاست قرار می گرفت و بر اساس آن تعریف و تدوین می شد. بنابراین، آنچه اهمیت داشت، نتیجه و دستاوردی بود که بر رفتار سیاسی مترتب می شد. اگر نتیجه عمل به حفظ امنیت و پیشرفت ایران شهر ناظر بود، آن عمل مثبت و مطلوب،

و اگر خلاف آن بود، منفی و نامطلوب تلقی می شد. وظیفه حاکمان و مردمان نیز بر همین اساس تعیین می شد.

به عقیده خسرو اول، «رعایای پادشاه باید بیشترین هم خود را در جهت کمک و معاضدت به یکدیگر و جلوگیری از دشمنان و بیگانگان به کار بندند» (زهر، ۱۳۸۴: ۴۹۵). اردشیر بابکان نیز به همین دلیل خواهان آراستن ایرانشهر به «یکخدایی» یا حکومت مرکزی مقتدر بود (کارنامه ی اردشیر بابکان، ۱۳۸۵: ۱۶، ۱۷۸)؛ زیرا نظام ملوک الطوایفی به جای مانده از عصر اشکانی امنیت و وحدت سیاسی و نیز رونق اقتصادی و تجاری را به خطر افکنده بود (بهار، ۱۳۷۵: ۵۴).

الزام سیاسی گاه پادشاه را وادار می کرد به اقداماتی دست زند که با اخلاق در وجه فردی آن در تضاد می افتاد. گشنسب اعتراض می کند که «اردشیر جاسوسان و خبرگیران بر مردم گماشته و این کار موجب وحشت شده است. تنسر در پاسخ می نویسد که این کار لازم است؛ زیرا بی خبری شاه از احوال مردم، دری به سوی فساد است» (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۳۱).

استقلال و اصالت سیاست نسبت به همه امور در دوره ساسانی تا بدان جا بود که با وجود پیوند نزدیک دین و دولت، اغلب شاهان هنگام احساس خطر از جانب موبدان در نزدیکی بیش از حد به قدرت، سیاستهایی را به منظور دفع آنها در پیش می گرفتند. بین تخت و آتشکده پیوسته نبرد سختی در جریان بود و شاهان ساسانی، گاه با تکیه به شورشها و گاه با تکیه به طبقات ناراضی، می کوشیدند از قدرت موبدان و هیربدان بکاهند (طبری، ۱۳۴۸: ۲۳).

همین تأکید بر نتایج و دستاوردها باعث می شد که دولتمردان ساسانی بر واقعیت روابط نیروها و حوادث سیاسی توجه کنند. برای آنان، واقعیت به خودی خود، هرچند ظواهر نیکو داشته، و به شیوه ای هنجارمند محقق شده باشد در صورت مغایر بودن با اهداف سیاسی، اهمیتی نداشت. برعکس، اموری که از هر لحاظ، دارای ظاهری نادرست یا ناهنجارمند بود، اگر در راستای هدف قرار داشت، مطلوب در نظر گرفته می شد.

در مینوی خرد، دانا می پرسد که چرا مردمی که در زمان گیومرث و هوشنگ و دیگر شاهان پیشدادی زندگی می کردند، چنین کامکار بودند و از نیکی بیشتر بهره یافتند

در حالی که نسبت به ایزدان ناسپاس و پیمان شکن و گناهکار بودند. مینوی خرد در پاسخ، اقدامات مفید و مثبت آنان را بر می شمرد و جالب اینجاست که این اقدامات، تقریباً همگی به شیوه درست کشورداری و سودرسانی به مُلک و مَلت مربوط می شود (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۵-۴۱).

در ایران عصر ساسانی، عدالت، جزء ضروری شاهی آرمانی فرهمند بود و شاهی که عدالت نمی ورزید و مصلحت عامه را در کنش سیاسی خود دخالت نمی داد، پادشاهی گجسته تلقی می شد و فرّه ایزدی اش را از دست می داد. «طبری»، نامه ای را که خسرو انوشیروان به کسی نوشته است، چنین نقل می کند: «بدان که هیچ چیز چندان مایه بیم نتواند بود که از دست رفتن شخصی که فقدانش موجب زوال نعمتها و وقوع فتنه ها تواند شد؛ شخصی که از نبودن او مردمان نیکوکار و افاضل عهد به انواع ناکامی و بدبختی دچار خواهند شد و شخص آنها و حشم و مال و عیال آنها دستخوش مکاره روزگار خواهد گشت و ما هیچ وحشت و بیمی و هیچ فقدانی را برای عامه خلق ناگوارتر از فقدان پادشاهی صالح و شایسته نمی دانیم» (کریستنسن، ۱۳۸۴: ۳-۲۶۲).

شاه در رشد و بهبود کشور مقامی بس پراهمیت داشت. وی عامل پیروزی ارتش، خوبی زراعت و غلبه بر تمامی تهدیدها بود. بدون شاه، که واسطه میان اهورامزدا و آدمیان بود، کشور پارس مغلوب قوای خصم می شد (ادی، ۱۳۸۱: ۶۵). انوشیروان در این باره گفته است: «پادشاهی به سپاه است و سپاه به مال و مال به خراج و خراج به آبادی و آبادی به عدل» (فرای، ۱۳۸۳: ۵۰۹).

سیاست در نظر ساسانیان چندان دشوار و پیچیده بود که خردمندی و تقسیم کار را بر اساس تخصص و کارایی الزامی می ساخت. از این جهت، بخش مهمی از امور سیاسی در این دوره بر عهده وزیران خردمند و کاردان قرار داشت. گذشته از آن، مشاوره با خردمندان از لوازم سیاست ساسانیان بود (کریستنسن، ۱۳۸۴: ۸۲-۸۰). به علاوه، هر کس باید به پیشه ای می پرداخت که پشت اندر پشت در آن تجربه اندوخته و مهارت یافته بود (همان: ۴۸-۹). این «تقسیم کار اجتماعی» را نباید چنانکه برخی معتقدند، نوعی «تقسیم کار کاستی» دانست؛ چرا که با توجه به شواهد موجود در دوره های اغلب شاهان ساسانی تحرک شغلی و طبقاتی به شرط نشان دادن شایستگی امکانپذیر بوده است (جنیدی، ۱۳۵۸: ۷۴ و ۷۶؛

کریستنسن، ۱۳۸۴: ۷۷-۸)؛ لیکن باید توجه داشت که این تغییرات پایگاهی به علت وجود معیارهای سخت به دشواری صورت می گرفته است.

یکی از عوامل حفظ و دوام امنیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در دوره ساسانی در کنار دین واحد، وجود ارتش منظم و سازمان یافته آنان بود که پس از اصلاحات انوشیروان به وجود آمد. ساسانیان طی دوران طولانی زمامداری خود، که بخش زیادی از آن را در جنگهای سخت با مهاجمان شرقی و غربی گذراندند، پایدار ماندند (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۳۲۴؛ محمدی، ۱۳۷۴: ۷۰، ۷۲؛ کریستنسن، ۱۳۸۴: ۲۶۶). جنگ با رومیان و همسایگان مشرق و نیز لشکرکشی به یمن، بخش عمده اقدامات برون مرزی آنان را تشکیل می داد (موله، ۱۳۷۷: ۲۷). انگیزه جنگها علیه روم، آشکارا از محاسبات سیاسی سرچشمه می گرفت و به طور کلی جنگ، پیش از هر چیز به منظور استحکام و مشروعیت بخشیدن به نظام صورت می گرفته است (ویسهوفر، ۱۳۸۴: ۲۱۳).

ساسانیان با تأثیرپذیری از آموزه های زردشت و نیز با توجه به الزامات عمل سیاسی دریافته بودند که فتنه و آشوب، سرمنشأ همه کزیهاست که حتی اگر تمام امور بدرستی انجام شود، همه چیز رو به ویرانی می نهد. از این رو برای رویارویی با این بلای ویرانگر، هر گونه اقدامی را واجب می شمردند. «ابن قتیبه» آورده است که انوشیروان در توقعات خود به مقامات منصوب به خط خود چنین می نوشت: «بر نیکان به مهربانی حکومت کن و در اداره عوام مردم میل و علاقه را با ترس در آمیز و بر فرومایگان با افکندن ترس در دلهایشان فرمانروایی کن» (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۴۰). یکی از اقدامات انوشیروان در اصلاحات، سرکوب فتنه هایی بود که در سراسر کشور یکی پس از دیگری سر بر آورده بود. در نتیجه این اصلاحات، بسیاری از اشراف و حکمرانان تجزیه طلب خاموش شدند و کشور نظم و انسجام یافت (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۳۵۰).

قباد، که شاهی کاردان و پایبند عدالت و آسایش مردم بود برای رویارویی با فتنه بزرگان و موبدان از مزدکیان حمایت کرد و قوانینی نهاد که از مزایای آن دو گروه کاست، اما هنگامی که مزدکیان خود به فتنه تبدیل شدند، آنها را بشدت سرکوب کرد (یارشاطر، ۱۳۸۴: ۲۴۳). شاپور نیز بنا به ملاحظات سیاسی و نه تعصب دینی به تعقیب و آزار مسیحیان ایران پرداخت. وی احساس خصمانه ای نسبت به آنان نداشت، بلکه عداوت

نهانی آنان به کشور - بویژه پس از اینکه رُمیان از صلیب به عنوان ابزاری سیاسی استفاده کردند - از نظر وی خطرناک ، و از آنان دشمن خانگی ساخته بود (کریستنسن، ۱۳۸۴: ۱۸۲). معمولاً سلسله ساسانی را فاقد تساهل دینی دانسته اند؛ اما واقعیت این است که سنت اشکانی تساهل دینی به جز هنگام بحرانها - بویژه زمان تهدید شاخصهای دینی و نظم اجتماعی از سوی مانویت و مسیحیت - در دوره ساسانی نیز به قوت خود باقی بود (راسل، ۱۳۸۴: ۷۹). از سوی دیگر، ساسانیان برای همه کسانی که در قلمرو فرمانروایی آنان وفاداری خود را اثبات می کردند، امکانات و فرصتهای اقتصادی - اجتماعی فراهم می ساختند. اصل حاکم، همواره ایجاد امکان پیشرفت برای گروه ها و جماعات قابل اعتماد و تنبیه پیمان شکنان بود؛ چنانکه مثلاً جماعات یهودی بین النهرین از سعادت و رفاه باورنکردنی و خلاقیت دینی - فرهنگی برخوردار بودند در حالی که مسیحیان سده چهارم و مزدکیان مورد آزارهای بی رحمانه قرار داشتند (ویسهوفر، ۱۳۸۴: ۴-۳۰۳).

چنانکه ملاحظه می شود، اندیشه سیاسی ایران شهری در عهد ساسانی از چنان نفوذ و اهمیتی برخوردار بود که حدود پنج قرن این تمدن را در برابر خطرهای داخلی و خارجی استوار نگاه داشته بود. هر چند در دوران برخی از شاهان و بویژه دوره پایانی سلسله ساسانی این نظام فکری به فراموشی سپرده می شد، غالباً پایه و مایه عمده فرمانروایی آنان را تشکیل می داد. اگر در روند تحولات سیاسی و اجتماعی ساسانیان از ابتدا تا انتها تأمل شود در کنار برخی سستی ها و نابختاریها، زوال اندیشه سیاسی ایران شهری مهمترین عامل ضعف آنان به شمار می رود. با توجه به مختصری که در این مجال اندک آمد در مجموع می توان گفت که علت و مسبب اصلی فراز و فرود تمدن ساسانی در همین اندیشه سیاسی ایران شهری نهفته است.

در این مقاله، اندیشه سیاسی ایران شهری به ده مقوله تقسیم و یکایک در اسکندرنامه نظامی بررسی شده است. این ده مقوله یا ویژگی را می توان مهمترین و اساسی ترین عوامل اندیشه سیاسی ایران شهری باستان دانست.^۷

۳-۱- اصالت و استقلال منطق امر سیاسی

در اندیشه سیاسی ایرانشهری، سیاست، مستقل است و اموری چون اخلاق، اقتصاد، دین و نظایر آن مقوله‌هایی فرعی به شمار می‌رود. گرچه این امور بر سیاست تأثیر می‌گذارد و گاهی حوزه عمل آن را محدود می‌کند، سیاست هیچ‌گاه تابعی از آنها نیست و اصول خود را از آنها استنتاج نمی‌کند.

شاید در ایران باستان و بویژه دوره ساسانی بر هیچ حوزه‌ای به اندازه دین و نیز همراهی دین و سیاست تأکید نشده باشد به طوری که «بهترین و کاملترین حکومتها حکومتی دانسته شده است که در آن دین و دولت توأم، و شهریار دینیار فرمانروا باشد» (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۱۷). «اردشیر بابکان» نیز در *اندرزنامه* همین تأکید را بر همراهی دین و سیاست دارد:

«بدانید که پادشاهی و دین، دو برادر همزادند که پایداری هر یک جز به آن دیگری نباشد؛ زیرا دین شالوده پادشاهی است و تاکنون، پادشاهی پاسدار دین بوده است. پادشاهی را از شالوده و دین را از پاسداری گزیری نباشد؛ زیرا آنچه را نه پاسدار است تباه شود و آنچه را نه پایه، ویران گردد» (مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۱۱۶).

اما این همراهی را نباید به معنای تلفیق دین و حکومت دانست. این نوع تلفیق به دو معنی است یا نهاد دین مستقیماً حکومت می‌کند و یا اینکه سیاست مستقیماً اصول و مقومات خود را از دیانت استنتاج می‌کند که معمولاً این دو با هم اعمال می‌شود. در اندیشه سیاسی ایرانشهری، همراهی دین و سیاست به هیچ یک از این دو معنا نبوده است. دیانت یکی از پایه‌های مهم سیاست به شمار می‌رفته و در تصمیم‌گیریهای سیاسی مؤثر بوده ولی همواره در ذیل سیاست و در جهت استواری آن تعریف می‌شده است. در واقع، دین، تثبیت‌کننده حکومت و قوام‌بخش آن بوده است و هرگاه تعارضی میان آن دو پیش می‌آمد، حق تقدم با سیاست بود. سیاست، کلیت برتری بود که تمام حوزه‌ها به منزله اجزای آن به شمار می‌آمد و معنا و کارکرد خود را از آن می‌گرفت.

نظامی در اسکندرنامه آنجا که از شش گروه همراه همیشگی اسکندر، یعنی جنگجویان، افسونگران، زبان‌آوران، حکیمان، زاهدان و پیغمبران یاد می‌کند، دو گروه اخیر را در کنار سایر گروه‌ها بدون هیچ فضل تقدیمی جای می‌دهد که در صورت نیاز، اسکندر می‌تواند بدانها رجوع کند:

شندیم که هر جا که راندی چو کوه
 ز پولاد خایان شمشیر زن
 ز افسونگران چند جادوی چست
 زبان آورانی که وقت شتاب
 حکیمان باریک بین بیش از آن
 ز پیران زاهد بسی نیکمرد
 به پیغمبران نیز بودش پناه
 نبودی درش خالی از شش گروه
 کمر بسته بودی هزار انجمن
 کز ایشان شدی بند هاروت سست
 کلیچه ربودندی از آفتاب
 که رنجانم اندیشه ی خویش از آن
 که در شب دعائی تواند کرد
 و زین جمله خالی نبودش سپاه
 (اقبالنامه: ۱۳۳۰-۱۳۲۹)^۱

شاعر در ادامه در توصیف تدابیر اسکندر در برابر دشمن می گوید:

کجا دشمنی یافتی سخت کوش
 به پیغام اول زر انداختی
 اگر دشمن زر بدی دشمنش
 گر آهن نبودی بر آن در کلید
 گر افسونگر از چاره سر تافتی
 چو زخم زبان هم نبودی به بند
 ز چاره حکیم ار هراسان شدی
 گر از زاهدان بودی آن کار بیش
 و گر زین همه بیش بودی شمار
 که پیچیدی از سخت کوشیش گوش
 به زر کار خود را چو زر ساختی
 به آهن شدی کار چون آهنش
 به افسونگران چاره کردی پدید
 به مرد زبان دان فرج یافتی
 ز رای حکیمان شدی بهره مند
 به زهد و دعا سختی آسان شدی
 به پیغمبران بردی آن کار پیش
 به ایزد پناهییدی انجام کار
 (اقبالنامه: ۱۳۳۰)

این ابیات، گواه است که در اندیشه نظامی، سیاست با دین همراه است، اما سیاست مبنای خود را از دین نمی گیرد و شالوده آن از دل دین استخراج نمی شود.

نظامی در دوره ای زندگی می کند که متشرعان و فقیهان در جامعه جایگاه والایی دارند، ولی وی در اسکندرنامه سه خردنامه را می گنجانند و سایه حکیمانی چون «سقراط»، «افلاطون» و «ارسطو» را بر سراسر منظومه خویش می افکنند. به همین دلیل در سراسر اسکندرنامه، حکیمان جایگاه والایی دارند و در تمامی بخشهای آن به عنوان گروه فعال و تأثیرگذار ظاهر می شوند. نظامی می خواهد، چون «فارابی»، سیاست را بر عقل متکی

سازد. از جمله این حکیمان ارسطو است که هر چند به اسکندر بسیار توصیه دینداری می کند، آن گاه که سیاست با دین در تعارض می افتد، منطق سیاست را مقدم می شمارد:

به نرمی طلب کن به سختی بدار	ستیزنده را چون بود سخت کار
به چربی پیاور به تیزی ببر	سر خصم چون گردد از فتنه پر
پراکنده شان کن لگام از لگام	چو افتی میان دو بد خواه خام
تو بر آرد را از میان دو سنگ	در افکن به هم گرگ را با پلنگ
به زر دادن آهن بر آور ز سنگ	به جایی که آهن در آید به زنگ
به حلوا دهد طفل چیزی ز دست	به چربی توان پای روباه بست

(اقبالنامه: ۱۳۸۳)

افلاطون حکیم نیز توصیه هایی از این قسم برای اسکندر دارد که در مبارزه با رقیب به کار گیرد.

این توصیه ها هیچ یک با دین و اخلاق در معنای متعارف خود سازگار نیست؛ بلکه معنای درست خود را در کلیت سیاست باز می یابد. در اندیشه سیاسی ایرانشهری، حوزه های سیاست و اخلاق از یکدیگر جداست. گاه عملی که ممکن است به لحاظ فردی اخلاقی تلقی گردد به لحاظ سیاسی می تواند به امری کاملاً ضد اخلاقی تبدیل شود و بالعکس. در سیاست نه انگیزه ها یا نیات فردی، بلکه دستاوردها و پیامدهای اعمال است که ملاک درستی یا نادرستی آنها قرار می گیرد.

در اندیشه سیاسی ایرانشهری، سیاست و جنگ دو روی یک سکه است و صحنه سیاست عین صحنه جنگ قلمداد می شود. همان گونه که در جنگ به کار بردن هر گونه زور و نیرنگی که چاره ساز باشد و باعث پیروزی گردد مجاز است در سیاست نیز چنین است. منطق سیاست و جنگ از منطق اخلاق فردی پیروی نمی کند. در این میان تنها معیار درستی عمل، نتیجه یا پیروزی است. اما نتایجی که از این رفتار به دست می آید، نه به سود شخصی شاه که باید به نفع کشور باشد. اسکندر در پاسخ نامه دارا می گوید:

کسی راست خرما ز نخل بلند	که بر نخل خرما رساند کمند
ز شیران همان شیر خونریز تر	که دندان و چنگش بود تیز تر

دو شیر گرسنه است و یکران گور	کباب آنکسی راست کو راست زور
دو پیلند خرطوم در هم کشان	ز بردن یکی برد خواهد نشان
تو مردی و من مرد وقت نبرد	به مردی پدید آید از مرد مرد
من آنکه عنان بازیچم ز راه	که یا سر نهم یا ستانم کلاه

(شرفنامه: ۹۹۵)

۲-۲- بی توجهی به واقعیت و توجه به حقیقت

نظامی در نقل واقعیت‌های تاریخی، ترتیب و توالی رویدادها را پس و پیش نموده و انگیزه‌ها و دستاوردها را با وقایع تاریخی ناسازگار نمایانده است. تاریخی که وی بر ساخته و تصویری که از اسکندر ارائه نموده سراسر شگفتی است و با واقعیت مغایرت دارد که بی شک از سر ناآگاهی نبوده، بلکه هدف این بوده است که در عین حال هم وی را از اتهام تجاوزجویی تبرئه کند و هم سیمای او را به صورت یک حاکم حکیم و یک فرمانروای صلح جو تصویر نماید (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۳-۱۷۲).

نظامی در انتخاب موضوع، شخصیتها، قهرمانان داستان، وقایع و حکایات به واقعیت امر عنایت چندانی ندارد بلکه اصل کلی در کار او دستاوردی است که از رابطه این نیروها و وقایع حاصل می شود. افراد و شخصیتها بهانه است تا وی بتواند از طریق شیوه عمل آنها اندیشه‌هایی را مطرح سازد. به همین دلیل، ماجراها از محور واقعی خود خارج می شود و به گونه ای دیگر با هم پیوند می یابد. نظامی در این کار به دین و آیین اسکندر واقعی توجهی ندارد و رفتار و منش او را همچون شاهی معتقد به دین ابراهیم ترسیم می کند و وی را به زیارت کعبه می فرستد. به عنوان نمونه در پاسخ نامه دارا سوگند یاد می کند:

بصحف براهیم ایزدشناس	کزان دین کنم پیش یزدان سپاس
که گر دست یابم بر ایرانیان	برم دین زردشست را از میان
چنین رسم پاکیزه و راه راست	ره ما و رسم نیاکان ماست

(شرفنامه: ۹۹۵)

و یا هنگامی که اسکندر، زنان روی گشاده قبحاقی را می بیند، اعتراض می کند و چشم خود را بر بی حجابی آنان می بندد:

به پیران قفچاق پوشیده گفت
که زن روی پوشیده به در نهفت

زنی کو نماید به بیگانه روی ندارد شکوه خود و شرم شوی

(شرفنامه: ۱۱۱۸)

اسکندر واقعی، یک یونانی است که ملیت و فرهنگی متفاوت با ایرانیان دارد، اما نظامی به این واقعیتها بی اعتناست. آنچه برای او اهمیت دارد نحوه رویارویی اسکندر با شیوه هایی است که بدرستی در جهت دستیابی به موفقیت و پیروزی در پیش گرفته است. شاعر در این دخل و تصرف به اغراض و انگیزه های اسکندر واقعی توجهی ندارد و از او چهره ای مثبت و آرمانی ساخته است. اسکندر نظامی نه شاهی متجاوز و جهانگشا، که پیامبری راستین است که برای پی افکندن نظم و عدالت برانگیخته شده است. نظامی «دارا» را با وجود ایرانی بودن، درست به همین دلیل محکوم می کند. نیز به همین دلیل، وی حکیمانی چون ارسطو، افلاطون، سقراط، بلیناس و فرفورئوس را بی توجه به ناهمزمانی تاریخی، آیین و ملیت در کنار هم قرار می دهد.^۹

۳-۳- نقادی زمانه

نظامی در دورانی می زیست که پس از مرگ «ملکشاه سلجوقی»، ایالات شمال غربی ایران دستخوش ناآرامیها و بحرانهای سیاسی - اجتماعی متعدد، و زمینه تهاجم گرجیان نیز فراهم آمده بود. وی نیز چون فارابی، شاهد فروپاشی «ایران شهر» به عنوان یک واحد سیاسی مستقل بود (رجایی، ۱۳۷۳: ۳۸-۳۹). «ذبیح الله صفا» جامعه زمان نظامی را این گونه توصیف کرده است:

از جمله اشکالات بزرگ این عهد یکی عدم ثبات اوضاع سیاسی است... این وضع نابهنجار... در حالت اجتماع آثار شومی بر جای می گذاشت... از [دیگر] مشکلات بزرگ کار در این عهد یکی از میان رفتن نظامات و مقررات اجتماعی است... اختلافات شدید امرای سلجوقی... و ضعف آنان... و بی ثباتی اوضاع، باعث شد که شیرازه امور دولتی و اجتماعی از هم بگسلد...

در همین حال خطر اجتماعی دیگری... آثار شوم خود را بشدت آشکار می کرد و آن برداشتن حسب و نسب از امرا و فرمانروایان بوده است... فرمانبرداری از این قبیل مردم... ارزش ملکات اخلاقی را از میان برد... کمتر شاعری است که در این

عهد از انتقادات سخت اجتماعی برکنار مانده... باشد (صفا، ۱۳۷۳: ۱۲۰-۱۱۷ و ۱۲۴).

نظامی، گاهی جامعه خود را آشکارا مورد نقد قرار می دهد و از آن می نالد:

جهان بینم از میل جوینده پر	یکی سوی دریا یکی سوی دُر
نه بینم کسی را در این روزگار	که میلش بود سوی آموزگار
چو من بلبلی را بود ناگزیر	کز این گوش گیران شوم گوشه گیر
به مشغولی نغمه این سرود	شوم فارغ از شغل دریا و رود

(شرفنامه: ۹۷۱)

اما وی اغلب در اسکندرنامه مستقیماً به نقادی زمانه خود پرداخته است؛ زیرا اثر او نوشته ای آرمانشهری (Utopian) است و این گونه نوشته ها نیز نه به تصریح که به تلویح به نقادی جامعه خود می نشیند؛ مثلاً افلاطون در جمهور به طور غیرمستقیم به هرج و مرجها و نابسامانیهای جامعه آتن می شورد. فارابی نیز در *آراء اهل المدینه الفاضله* به همین شیوه عمل می کند. وی، فروپاشی جامعه ایرانی و از بین رفتن وحدت سرزمینی ایران را به چشم می دید و بدان معترض بود. در دوره فارابی، ایران در قلمرو خلافت اسلامی قرار داشت و سیاست خلافت نیز بر مبنای اصول شریعت تدوین می شد، اما فارابی در آثار خود با استنتاج و استخراج سیاست از فلسفه یا عقل، غیرمستقیم با سیاست خلافت به معارضه برخاست (داوری، ۱۳۵۴: ۹۰).

نظامی، مسائل و مشکلات سیاسی - اجتماعی جامعه زمان خود را عمیقاً درک کرده بود و می دانست که نظام فکری و اخلاقی ایران پیش از اسلام متزلزل شده است و از دیانت راستین خبری نیست. در این موارد، وی بسیار زیرکانه عمل می کند و تمامی هنر و دانش خود را در جهت اصلاح اوضاع به کار می گیرد؛ مثلاً آنجا که «ملک نصره الدین» را مدح می کند با ذکر نام برخی پادشاهان باستانی ایران به اغراق ممدوح را دادگرتتر از آنان می خواند. در واقع، نظامی بدین وسیله می خواهد هم گذشته با عظمت ایران را به یاد سلطان ترک نژاد سلجوقی بیاورد و هم او را به دادگری تشویق کند:

ز کاوس و کیخسرو و کیقباد	تویی بیشدادی به از پیشداد
چو در داد بیشی و پیشیت هست	سزد گر شوی بر کیان پیش دست

ز کاس نظامی یکی طاس می خوری هم به آیین کاوس کی
(اقبالنامه: ۱۳۲۷)

و هم او در جای دیگری، خطاب به همان سلطان می گوید:

به انصاف شه چشم دارم یکی که بیند در این داستان اندکی
در این گنجنامه ز راز جهان کلید بسی گنج کردم نهان
کسی کان کلید زر آرد به دست طلسم بسی گنج داند شکست
(شرفنامه: ۹۳۷)

نکته دیگر اینکه، نظامی با آگاهی از اینکه فرّه ایزدی تنها به شاهان ایرانی می پیوندد، آن را به اسکندر یونانی نیز متعلق می داند:

به اصل از جهان پادشاهی تراست که فرمان و فر الهی تراست
(شرفنامه: ۱۰۹۶)

زیرا اسکندر، شهریار آرمانی منظومه اوست و تمامی فضایل عالی اخلاقی متعلق به شاهان باستانی ایران را در خود دارد. شاعر، این گونه به سلطان ترک نژاد سلجوقی زمان خود - که او نیز ایرانی نیست - می فهماند که اگر همچون اسکندر سنت شاهان باستانی ایران را پاس دارد، فرّه و تأیید ایزدی می تواند شامل حال او نیز شود.

۳-۴- اعتقاد به نظریه شاهی آرمانی

همان گونه که قبلاً گفته شد در قرن ششم، شهریاران به دلیل بی اصالتی و نادرستی، پایگاه خود را در بین مردم از دست داده بودند که این خود از سست شدن بنیادهای اندیشه و فرهنگ باستانی ایران خبر می داد؛ همان هشدار که اردشیر بابکان در اندرزنامه خود داده بود:

«بدانید، شهریاریتان از دو جای آسیب بیند: یکی چیرگی دشمن و دیگری تباهی فرهنگتان. تا هنگامی که شهریاران را بزرگ می دارید، مرزهاشان از گزند بیگانگان و آیینتان از چیرگی آیینهای دیگر برکنار ماند... بزرگداشت شهریاران در بزرگداشت آیین و خردشان و پاس شکوهشان در پاس داشتن از پایگاهی است که هم در نزد یزدان دارند و دوستیشان در دوست داشتن در ستکاریشان و باز گفتن کار نیک ایشان است (مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۱۱۹-۱۱۸).

شاهی آرمانی، کانون اندیشه سیاسی ایران شهری است. تنها شاه خوب، دارای فره ایزدی است و در صورت گرایش به بدی از آن محروم می گردد. بنابراین، بهره مندی از فره ایزدی نه بی حساب و کتاب و نه دائمی است بلکه به شرایطی مشروط است که همه کس از عهده آن بر نمی آید. در زامیادیشتم آمده است که:

«خوره [یا فره] تنها به کسانی تعلق می گیرد که «به راستی پیوسته» (aşavan) باشند و اگر کسی از آیین الهی روی برتابد و پیرو دروغ گردد، هرگز به خوره نخواهد رسید؛ چنانکه ضحاک... و افراسیاب... با همه کوششی که برای به دست آوردن آن داشتند به کام و آرزوی خود نرسیدند... و جمشید تا زمانی که از راه راستی روی نتافته بود از فر کیانی و تأیید یزدانی بهره تمام داشت؛ اما چون به دروغ گروید فراز او جدا شد و روزگارش به تباهی کشید» (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۹۴-۹۳).

در منظومه نظامی نیز اساس اندیشه سیاسی، راستی و درستی شاه آرمانی است. وی در بسیاری از ابیات، پادشاه آرمانی دارای فره ایزدی را کسی می داند که عادل باشد؛ در برابر گردش زمانه تدبیر به کار بندد و به ستمکارگان یاری نرساند. در اقبالنامه آمده است:

خرد گفت کانکس بود شهریار که باشد پسندیده در هر دیار
(اقبالنامه: ۱۳۲۳)

به نظر نظامی، اسکندر از آن رو بهره مند از فره ایزدی است که خصلتهای پسندیده داشت و «آیین شاهان کی» یعنی راستی و داد را پاس می داشت:

سکندر که شاه جهان گرد بود به کار سفر توشه پرورد بود
به هر تختگاهی که بنهاد پی نگهداشت آیین شاهان کی
(شرفنامه: ۹۳۹)

۳-۵- توجه به عدالت و مصلحت عمومی

توجه به مصلحت عمومی، مبتنی بر اصل عدالت و عدالت مهمترین رکن شاهی آرمانی است. در واقع، عدالت در اندیشه سیاسی ایران شهری را نباید در معنای اخلاق فردی فهم

کرد، بلکه بسیار فراتر از آن است. عدالت از آنجایی که در زمینه سیاسی تعریف می شود، مفهومی انتزاعی و فی نفسه نبود، بلکه با توجه به مصلحت عمومی اعتبار می یابد. یکی از پایه های مهم مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی ایران شهری، مفهوم عدالت و مصلحت عمومی است و نه تغلب آن گونه که در شریعت نامه ها «سلطنت واقعاً موجود» را توجیه می کند. در آثار نظامی بر عدالت بسیار تأکید می شود. او عدالت را به پادشاه توصیه می کند و مهمترین خویشکاری او را عدل می داند و معتقد است که نبود عدالت باعث ویرانی مملکت و ناپایداری حکومت می گردد:

رها کن ستم را به یکبارگی	که کم عمری آرد ستمکارگی
شه از داد خود گر پشیمان شود	ولایت ز بیسداد ویران شود
تو را ایزد از بهر عدل آفرید	ستم نباید از شاه عادل پدید
نکو رای چون رای را بد کند	چنان دان که بد در حق خود کند

(اقبالنامه: ۱۳۸۵)

نظامی در اینجا نیز به مقایسه اسکندر و دارا می پردازد و اسکندر را به دلیل

عدالتش می ستاید:

سکندر که آن پادشاهی گرفت	جهان را بدین نیک راهی گرفت
به کس بر جوی جور نگذاشتی	جهان را به میزان نگه داشتی
اگر پیره زن بود و گر طفل خرد	گه دادخواهی بدو راه برد
بدین راستی بود پیمان او	که شد هفت کشور به فرمان او

(اقبالنامه: ۱۳۲۹)

و نیز از زبان اسکندر می گوید:

پذیرفتم از داور آسمان	که ناسایم از داوری یک زمان
ستم دیده را دادبخشی کنم	شب تیرگان را درخشی کنم
بپرهیزم از روز عذرآوری	بپرهیزگاری کنم داوری
ز پیشانی پیل تا پای مور	نیابد ز من بر کسی دست زور
ندارم طمع بر زر و سیم کس	و گر چند یابم بر آن دسترس
ز خلق ار چه آزار بینم بسی	نخواهم که آزارد از من کسی

(شرفنامه: ۱۰۳۰-۱۰۲۹)

اگر عدالت فراگیر شود، آبادانی در تمام ارکان جامعه راه خواهد یافت و شاه خوب با اجرای عدالت تبعیض را از بین می برد و هر کس به حق خویش می رسد:

اگر داد بودی و داور بسیی ده آباد بودی و در ده کسسی
به انصاف و داد آرد این خاک بر تباهی پذیرد ز بیسدادگر

(اقبالنامه: ۱۴۱۰)

مهمترین ویژگی شهریار آرمانی در ذهن نظامی عدل اوست و تار آرمانشهر وی با بود عدالت بافته شده است. عدالت و انصاف در اندیشه سیاسی نظامی جایگاه ممتازی دارد و یکی از دلایل برتری اسکندر بر دارا همین ویژگی است. جالب اینجاست که نام آوری (شاهی آرمانی دارای فره ایزدی) اسکندر به عدالت و انصاف وی موقوف شده است:

اسکندر به انصاف نام آورست و گرنی ز ما هر یک اسکندرست

(شرفنامه: ۱۰۹۷)

و یا آنجا که اسکندر از سیاست عادلانه خود می گوید به همین معنا نظر دارد:

به خود نامدم سوی ایران ز روم خدایم فرستاد از آن مرز و بوم
کجا عدل من سر بر آرد چو سرو ز بیداد شاهین نترسد تذرو
شبان کنده گرگ بر گوسفند همان شیر بر گور نارد گزند

(شرفنامه: ۱۰۳۱)

۳-۶- جایگاه ممتاز وزارت و مشاوره

در اندیشه سیاسی ایران شهری، وزارت یکی از پایه های اساسی کشورداری است که در دوره ساسانی از چنان اهمیتی برخوردار بود که همچون سلطنت، موروثی بود و از این رو می توان از آن به «نهاد وزارت» تعبیر کرد. این نهاد وزارت، که دنباله آن به ایران پس از اسلام نیز رسیده است در اغلب موارد نقشی حیاتی در سرنوشت این ملک ایفا می کرد. اهمیت وزارت نزد نظامی چنان است که جهانگیری و کامیابی اسکندر را تا حد زیادی به وزیر وی نسبت می دهد:

اسکندر به تدبیر دانا وزیر به کم روزگاری شد آفاق گیر
وزیری چنین شهریاری چنان جهان چون نگیرد قراری چنان

همه کار شاهان گیتی نگوه ز رای وزیران پذیرد شکوه

(شرفنامه: ۹۵۱-۹۵۰)

هم چنین در اسکندرنامه آمده که اسکندر همیشه در هر کاری با کاردانا
مشورت می کرده است:

ز فرزندگان الهی پناه صد و سیزده بود با او به راه
همه انجمن ساز و انجم شناس به تدبیر هر شغل صاحب قیاس
از آن جمله در حضرت شهریار بلیناس فرزانه بود اختیار
به هر کار ازو چاره درخواستی کزو کردن چاره برخاستی

(شرفنامه: ۱۰۵۹-۱۰۵۸)

یا گاهی اسکندر خود مجلس مشورت می آراست؛ مثلاً هنگام جنگ با پادشاه خون
آشام زنگبار به مشورت با ارسطو می نشیند که در نتیجه:

وزیر خردمند پیروز رای به پیروزی شاه شد رهنمای

(شرفنامه: ۹۵۲)

و یا افلاطون به اسکندر توصیه می کند که:

به روز و به شب بزم شاهنشهی ز دانا نباید که باشد تهی

(اقبالنامه: ۱۳۸۶)

نظامی بر لزوم مشاوره و استفاده از تدبیر کاردانا و آگاهان امور کشورداری
بسیار تأکید می کند و برای برجسته تر ساختن اهمیت موضوع به مقایسه دو پادشاه، یعنی
اسکندر و دارا در دو داستان می پردازد. او یکی از عوامل پیروزی اسکندر بر دارا و سایر
کامیابیهای وی را شنوا بودن او به گفته ها و پیشنهادهای دیگران و مشورت با پیران خردمند
می داند در حالی که دارا به عنوان مثال، هنگام جنگ با اسکندر به رای زدن با بزرگان ایران
پرداخت که همه آنان سکوت کردند:

نکردش در آن کار کس چاره ای نخوردش غمی هیچ غمخواره ای
چو دانسته بودند کوسرکشست به سوزندگی گرم چون آتشست
سخنهای کس در نیارد به گوش در آن کار بودند یکسر خموش

(شرفنامه: ۹۸۶)

در آن میان، تنها «فریبرز» نامی شاه را از خطر اسکندر و پیشگویی پیشینیان در مورد حمله مردی رومی نژاد آگاه کرد و او را اندرزی حکیمانه داد اما دارا به جای استقبال از وی، خشمگین شد. وی سخنهای درشت و بی ادبانه بسیار به آن خردمند گفت و او را پیر خرفی خواند که باید سرش را برید. در اینجا نظامی نتیجه می گیرد که:

نصیحت گری با خداوند زور بود تخمی افکنده در خاک شور
(شرفنامه: ۹۹۰)

اما درباره اسکندر می گوید:

به تدبیر کار آگهان دم گشاد ز کار آگهی کار عالم گشاد
(اقبالنامه: ۱۳۲۹)

۳-۷- تأکید بر تخصص، کاردانی و کارایی

در اندیشه سیاسی ایران شهری و فرمانروایی ایرانی، کاردانی و تخصص و سپردن کارها به کاردانان بسیار اهمیت دارد؛ چه در غیر این صورت هرج و مرج و بی نظمی در جامعه فراگیر می شود. در اندرزنامه اردشیر بابکان در این باره با تأکید سخن به میان آمده است. نظامی در جای جای منظومه خود به اهمیت تخصص و کاردانی اشاره می کند. شاعر در ماجرای قتل دارا و سیاست غلط وی، که به شکست او از اسکندر منجر شد، این اندیشه را مطرح می کند که باید پادشاه بداند هر کاری را به چه کسی بسپارد. تمییز ندادن این مهم می تواند علاوه بر از بین رفتن نظم اجتماعی و ایجاد هرج و مرج، عدالت را نیز تباه سازد. ابیات زیر از شرفنامه، بیانگر ناآگاهی از ظرفیت افراد و بی تدبیری در امور است که شکست حکومت را تضمین می کند:

چو بد گوهرا را قوی کرد دست جهان بین که چون گوهرش را شکست
سریر بزرگان به خردان سپرد بین تا سرانجام چون گشت خرد
نه بس داوری باشد آن سست رای که سختی رساند به خلق خدای
گرانمایگان را در آرد شکست فرومایگان را کند چیره دست
(شرفنامه: ۱۰۱۷)

خامی و بی تدبیری در تقسیم مشاغل، مانع از انجام دادن درست آنها نیز می شود؛

چنانکه در زمانه دارا چنین بود:

خرابی در آمد به هر پیشه ای
 که پیشه ور از پیشه بگریختست
 بیابان پهلوانی کنند
 کشاورز شغل سپه ساز کرد
 جهان را نماند عمارت بسی
 بتر زین کجا باشد اندیشه ای
 به کار دگر کس در آویختست
 ملکزادگان دشتبانی کنند
 سپاهی کشاورزی آغاز کرد
 چو از شغل خود بگذرد هر کسی
 (شرفنامه: ۱۰۱۸-۱۰۱۷)

نظامی در اینجا باز به مقایسه دارا و اسکندر می پردازد و پس از بیان علت شکست دارا از توجه اسکندر به تخصص و کاردانی می گوید:

هراسنده شد زین سخن شهریار
 که هر پیشه ور پیشه خود کند
 کشاورز بر گاو بندد لباد
 سپاهی به آیین خود ره برد
 نگیرد کسی جز پی کار خویش
 ز پیشه گریزنده را باز جست
 عملهای هر کس پدیدار کرد
 همان شهری از شغل خود نگذرد
 همان پیشه اصلی آرد به پیش
 بدان پیشه دادش که بود از نخست
 همه کار عالم سزاوار کرد
 (شرفنامه: ۱۰۱۸)

۳-۸- اهمیت جنگ و امور نظامی

همان گونه که پیشتر گفته شد، جنگ از امور اجتناب ناپذیر در سیاست است و بناچار امور نظامی در تصمیمات سیاسی و کشورداری اهمیت اساسی دارد. در اندیشه سیاسی ایران شهری، جنگ و سیاست در هم تنیده و جهانداری به میداناری در جنگ وابسته است:

جهان چون تو داری جهاندار باش
 چو خفتند خصمان تو بیدار باش
 (شرفنامه به نقل از رجایی، ۱۳۷۳: ۴۹)

نظامی در مقدمه شرفنامه هنگام ستایش اتابک اعظم نصره الدین ابوبکر بن محمد، شش نکته را توصیه می کند که داشتن لشکر و سپاهی یکی از آنهاست:

چهارم علم بر تریـازدن
 چو خورشید لشکر به تنهازدن
 (شرفنامه: ۹۳۷)

در آغاز اقبالنامه نیز در ابتدای داستان اسکندر، نظامی از تدابیر او در فتح عالم سخن می راند. در این ماجراها همیشه شش گروه وی را همراهی می کردند که یکی از آنها سپاهیان جنگجو بودند:

ز پولاد خایان شمشیرزن ————— کمر بسته بودی هزار انجمن
(اقبالنامه: ۱۳۲۹)

علاوه بر داشتن سپاهیان مجهز و آماده، آگاهی از مسائل امنیتی نظامی، هم در پیروزی بر دشمن و هم در جلوگیری از شورشهای احتمالی نظامیان خودی مؤثر است. ارسطو درباره هزینه های سپاه و نظارت بر آن به اسکندر چنین توصیه می کند:

سپه را به اندازه ده پایگناه ————— مده بیشتر مالی از خرج راه
شکم بنده را چون شکم گشت سیر ————— کند بد دلی گر چه باشد دلیر
نه سیری چنان ده که گردند مست ————— نه بگذارشان از خورش تنگدست
چنان زی که هنگام سختی و ناز ————— بود لشکر از جز تویی بی نیاز
به روزی دو نوبت بر آرای خوان ————— سران سپه را یکایک بخوان
(اقبالنامه: ۱۳۸۴)

اسکندر پس از پیروزی بر دارا از یکی از پیران خردمند درباره او درباره راز پیروزی بر دشمن سؤال می کند و چنین جواب می شنود:

نبرد آزمای جهان دیده گفت ————— که پیروزی آن پهلوان راست جفت
که در لشکر چون تو شاهی بود ————— بفر تو یک تن سپاهی بود
(شرفنامه: ۱۰۱۵-۱۰۱۴)

به نظر آن پیر خردمند، فرّ و شکوه و هیبت پادشاه و افتخار سپاهیان به او مهمترین عامل پیروزی است. البته به کار بستن تدبیر و حيله در جنگ نیز در پیروزی بسیار مؤثر است. یکی از تدابیر اسکندر در جنگ با رومیان آن بود که بین آنان و ترکان آتش جنگ بیفروخت و بدین حيله کشور روم را از جنگ رها نید. افلاطون می گوید:

جهانگیر چون سر بر آرد به میغ ————— به تدبیر گیرد جهان را چو تیغ
همان تیغ مردان که خونریز شد ————— به تدبیر فرزنانگان تیز شد
(اقبالنامه: ۱۳۸۶)

۳-۹- فتنه (دروغ)، منشأ همه بدیها

در اندیشه ایران باستان، «راستی» به معنای تمامی نیکیها (پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک) و «دروغ» به معنای تمامی بدیها بود. در نظر ایرانیان، راستی، که معنی آن به عدالت نزدیکتر است تا به سخن راست، هماهنگ شدن با نظام اخلاقی و اجتماعی بوده و ظلم و دروغ، شکستن و برهم زدن این آیین و نوعی فتنه به شمار می آمده است. وظیفه شهریار از بین بردن هر گونه فتنه و آشوب است.

نظامی، گرایش شهریار به راستی و پرهیز از دروغ را بنیاد درست همه کارها و از جمله کشورداری می داند؛ مثلاً افلاطون در لحظه مرگ، راستی و درستی و دوری از دروغ و کژی را کاری بس سترگ می داند و توصیه می کند:

درین چار طبع مخالف نهاد	که آب آمد و آتش و خاک و باد
چگونه توان راستی یافتن	ز کژی بیاید عنان تافتن
بود چار دیوار آن خانه سست	که بنیادش اول نباشد درست

(اقبالنامه: ۱۴۴۶)

نظامی در اسکندرنامه، بارها از تلاش اسکندر فاتح و راستگرایی در از بین بردن فتنه و آشوب سخن گفته است. در اقبالنامه داستانی است درباره رویارویی اسکندر با مردم ظالم جنوب که سر می پرستیدند و رهگذران را بدین منظور می کشتند:

چو خسرو خبر یافت کان خاک و آب	ز بیداد بیداد گر شد خراب
درو سدی از عدل بنیاد کرد	همان نامش اسکندر آباد کرد
به آبادیش داد منشور خویش	که هر کس دهد حق مزدور خویش
دهد هر کسی مال خود را زکات	به تاراجشان کس نیارد برات
در او ره نباید برات آوری	هزار آفرین بر چنان داوری

(اقبالنامه: ۱۴۱۰)

یا در شرفنامه، داستان مردی است فتنه جوی از ری که اسکندر این فتنه را نیز خوابانید. نظامی این فتنه های داخلی را اهریمنی و موجب برانداختن بنیاد حکومت می داند:

نکشته درختی برآمد ز ری	کند دعوی از تخم کاوس کی
برآورده گردن چو اهریمنی	فکنده به هر شهر در شیونگی

چنین فتنه ای را که شد گرم کین
ز خردان بسی فتنه آید بزرگ
گر این فتنه ماند چنین دیرباز
اگر خرده بینی به خردی مبین
که در پای پیکان بود کعب گرگ
کند دست بر شغل شاهی دراز
(شرفنامه: ۱۰۷۵)

ارسطو به اسکندر توصیه می کند که از ابتدا زمینه پیدایش فتنه انگیزان را فراهم نکند یعنی دست آنها را از امور کوتاه کند:

مکن کار بد گوهران را بلند
بر آن کس که با سخت رویی بود
که پروردن گرگت آرد گزند
درشتی به از نرم خویی بود
(اقبالنامه: ۱۳۸۳-۱۳۸۲).

۳-۱۰- آمیختگی سیاست با کارهای دیگر

در پرتو اندیشه سیاسی ایران شهری، عوامل ظاهراً غیرسیاسی ای چون اقتصاد، فرهنگ، عمران و آبادی، امنیت اجتماعی و نظایر آن همگی رنگ سیاسی به خود می گیرند. این امور، گرچه به خودی خود از سیاست مستقل است، تأثیر تعیین کننده ای که گاه بر سیاست می گذارد آنها را به امور سیاسی تبدیل می کند. بنابراین، توجه بدانها در کشورداری ضروری است.

نظامی اسکندر را در ابتدای سُرایش داستان، هنگام بر تخت نشستن به جای پدرش

«فیلقوس» چنین توصیف کرده است:

به انبوه می با جوانان گرفت
نه آن کرد با مردم از مردمی
به آزدن کس نی آورد رای
به بازرگانان رها کرد باج
ز دیوان دهقان قلم برگرفت
عمارت همی کرد و زر می فشانند
گشاده دودستش چوروشن درخش
ترازو خود آن به که دارد دو سر
هر آن کار کاقبال را در خورست
به خلوت پی کاردانان گرفت
که آید در اندیشه آدمی
برون از خط عدل نهاد پای
نجست از مقیمان شهری خراج
به بی مایگان هم درم در گرفت
همه خار می کند و گل می نشاند
یکی تیغ زن شد یکی تاج بخش
یکی جای آهن یکی جای زر
به آهن چو آهن به زر چون زر است

(شرفنامه: ۹۵۰)

در این ابیات، اسکندر به صفاتی متّصف شده است که در آغاز به نظر می‌رسد ضرورتی برای کشورداری ندارد و صرفاً ویژگیهای شخصی شاه به شمار است. «می‌با جوانان خوردن» و «باج از بازرگانان نستاندن»، کجا به حکومت مربوط می‌شود؟ واقعیت این است که این ابیات بیهوده و از سرگزافه گوییهای شاعرانه سروده نشده است. همه نکاتی که در این چند بیت آمده، یکایک و در کنار دیگر عوامل، پایه‌های حکومت را استوارتر می‌سازد. جامعه شاد، خرسند و آباد، بزرگترین تکیه‌گاه برای پادشاه در زمانه عُسرت و بیچارگی است و پادشاه باتدبیر و عادل نیز بهترین مأمّن برای مردم در همه زمانهاست. موارد ظاهراً غیرسیاسی دیگری نیز وجود دارد که می‌توان به «خردورزی و بزرگداشت دانش و اندیشه» و «اعتدال، قناعت و برخی ویژگیهای اخلاقی شخص شاه» اشاره کرد. با مطالعه اسکندرنامه، آشکارا می‌توان دریافت که مبانی اندیشه سیاسی نظامی بر عقل و خرد بنیاد گردیده است. هم‌او با تأکیدی که بر اعتدال و قناعت می‌کند، سیاست را در مجرای درست آن قرار می‌دهد. از جمله تفاوت‌های اساسی دارا و اسکندر، تمایز آنها در همین ویژگیها و منشهاست.

نتیجه

«اندیشه سیاسی ایرانشهری» را باید در کنار «زبان فارسی»، «آداب و رسوم اجتماعی» و «عرفان ایرانی - اسلامی» یکی از عوامل مهم استمرار فرهنگ ایرانی از دوران باستان تا سده‌هایی پس از ورود اسلام به ایران دانست. این اندیشه تنها در نوشته‌های کاملاً سیاسی تجلی نیافته است، بلکه ردّ آن را می‌توان در بسیاری از متون ادبی منظوم و منثور نیز یافت. از این حیث، بسیاری از گنجینه‌های زبان و ادب فارسی از جمله اسکندرنامه نظامی را باید علاوه بر توجه به وجوه ادبی و زیبایی‌شناختی آنها در شمار آثار سیاسی قلمداد کرد که به انتقال میراث گرانقدر اندیشه سیاسی ایرانشهری پرداخته‌اند.

اندیشه سیاسی ایرانشهری، که زمانی آبخور بسیاری از رفتار و جهت‌گیریهای سیاسی پادشاهان و دولتمردان ایرانی بوده است، گستره‌ای بسیار وسیع دارد که در این مقاله به اختصار به ده ویژگی آن اشاره شده است. این ده عامل، چارچوب نظری مقاله را تشکیل می‌دهد و با جستجوی آنها در اسکندرنامه، نتایجی به دست می‌آید که فرض یاد شده -

یعنی اشمال اندیشه سیاسی ایران شهری بر اسکندرنامه نظامی - را تأیید می کند. تمامی این ده مؤلفه در اسکندرنامه نظامی به قوت وجود دارد و بنابراین، این اثر را با اطمینان می توان جزو «آثار ادبی - سیاسی» با گرایش ایران شهری دانست و در کنار شاهنامه فردوسی یک «اثر ملی» قلمداد کرد.

جوهره بسیاری از عوامل دهگانه ای که اندیشه سیاسی ایران شهری را تشکیل می دهد، در اندیشه سیاسی جدید وجود دارد و بر آنها تأکید می شود. با تأمل در این آثار می توان دریافت که در واقع، آنچه اندیشه سیاسی جدید را از اندیشه های سیاسی دوران قدیم جدا می کند به نوعی همین مؤلفه هاست که با شدت و حدت در اندیشه سیاسی ایران شهری بر آن تأکید می شود. «اعتقاد به نظریه شاهی آرمانی» نیز اگر نه در معنای کارزماتیک، بلکه با اتکای آن به مفاهیمی چون عدالت و راستی فهم شود، می تواند در شمار مؤلفه هایی قرار گیرد که هنوز کهنه نشده است.

یکی از علل و عوامل انحطاطی که سده هاست گریبانگیر جامعه ایرانی شده، نداشتن یک اندیشه سیاسی مدون و منسجم است. اندیشه سیاسی ایران شهری به این دلیل که در همین مرز و بوم ریشه دارد و بسیاری از مفاهیم آن هنوز تازه و سرزنده است می تواند با جرح و تعدیلهایی که توسط اندیشمندان صورت می گیرد در تدوین اندیشه سیاسی بومی متناسب با جهان امروز به کار آید. بدین منظور با جستجوی این اندیشه در آثار بزرگان ادب و فرهنگ این سرزمین، می توان بسیاری از زوایای پنهان آن را کشف کرد. بر محققان آینده است که تحقیقات ادبی را از مرزهای پیشین آن فراتر برند و با داشتن چارچوبهای نظری مستحکم و مبتکرانه و روشهای نوین به تدوین اندیشه های جدید یاری رسانند.

یادداشتها

۱- «وجدان نگون بخت» اصطلاحی است هگلی و به معنای وجدان یا روحی است که به ناآگاهی تاریخی خویش آگاهی ندارد و از همین روی نگون بخت است. برخی از مترجمان، آن را «وجدان معذب» ترجمه کرده اند. ما «وجدان نگون بخت» را به پیروی از دکتر جواد طباطبایی، صاحب دیدگاهی که آن را مورد استفاده قرار داده ایم در این جا می آوریم؛ هر چند «وجدان معذب» مناسبتر است.

۲- کلیه مطالب نقل شده در «مقدمه» درباره آرای دکتر سیدجواد طباطبایی، اقتباس آزادی است از سه کتاب وی، *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، *زوال اندیشه سیاسی در ایران* و *خواجه نظام الملک*. مشخصات کتابشناختی این آثار و دیگر آثار این نویسنده برای خواننده علاقه مند در «فهرست منابع» آمده است.

۳- به علت اینکه ذکر نمونه ها و شواهد موجب اطاله کلام می شود، تنها به برخی منابع و شماره صفحات آنها ارجاع داده می شود. برخی توضیحات مکمل نیز در بخش سوم مقاله می آید. درباره آموزه های زردشت و چگونگی تأثیر آن در جهتگیری سیاسی و اخلاقی ایرانیان باستان رک: زنر، ۱۳۸۴: ۳۸، ۴۲، ۸۳، ۱۰۴، ۱۹۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۲۳، ۴۴۷، ۴۵۸-۹، ۴۶۰-۶۱، ۴۸۹-۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۵۲۵؛ بهار، ۱۳۷۵: ۵۴-۵، ۶۰؛ موله، ۱۳۷۷: ۵۶، ۶۳، ۱۱۸؛ جنیدی، ۱۳۵۸: ۵۵، ۷۶، ۷۷؛ ویسهوفر، ۱۳۸۴: ۱۰، ۴-۳۰۳؛ دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۳۲۷؛ تاوادی، ۲۵۳۵: ۱۴۳.

۴- هر چند در مورد زردشتی بودن نخستین پادشاهان هخامنشی، بین مورخان متقدم و متأخر اختلاف نظر وجود دارد، دست کم برخی زمینه های اجتماعی - فرهنگی و خاستگاه های فکری و عقیدتی مشترکی بین زردشت و آن پادشاهان وجود دارد که مهمترین آنها زروانیسم است.

۵- اومستد، ۱۳۸۴: ۸۱، ۸۲، ۱۶۲، ۱۷۶، ۳-۲۵۱، ۶۰-۲۵۳، ۲۶۳، ۷۱۳؛ فرای، ۱۳۷۵: ۱۷؛ جنیدی، ۱۳۵۸: ۷۷، ۱۵۱؛ ویسهوفر، ۱۳۸۴: ۴-۳۰۳؛ رضی، ۱۳۸۲: ۲۱۷، ۶۱-۲۶۰، ۲۹۶-۷؛ ادی، ۱۳۸۱: ۴-۲، ۷، ۲۰، ۴۹، ۵۵، ۶۶، ۶۷، ۹۱؛ دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۹؛ بهار، ۱۳۷۵: ۵۴؛ زنر، ۱۳۸۴: ۲۳۰، ۲۳۲.

۶- راسل، ۱۳۸۴: ۷۶، ۷۷، ۷۹؛ کریستنسن، ۱۳۸۴: ۶۵، ۷۱، ۷۳؛ تاریخ ایران کیمبریج ۱/۳، ۱۳۸۱: ۲، ۹۲، ۱۲۷؛ ولسکی، ۱۳۸۴: ۱۲، ۱۴؛ ویسهوفر، ۱۳۸۴: ۲۱۳؛ ادی، ۱۳۸۱: ۹۸، ۹۹.

۷- این ده مؤلفه برگرفته از کتاب *خواجه نظام الملک* اثر نویسنده مذکور است. در آن کتاب، این ده مؤلفه، دقیقاً به این صورت طبقه بندی و یا فهرست بندی نشده، بلکه تمامی آنها در تار و پود مباحث نویسنده تنیده شده است.

۸- تمام ابیات نظامی مورد استناد در این مقاله از *کلیات خمسه نظامی*، تصحیح «وحید دستگردی» است. اطلاعات کتابشناختی این اثر در فهرست منابع آورده شده است. ارجاع ابیات در متن به شماره صفحه است، نه به شماره بیت. برای اطلاع بیشتر خواننده، این ابیات به «شرفنامه» و یا «اقبالنامه» ارجاع داده شده است.

۹- شاید، این نکته، بهترین پاسخ برای این سؤال باشد که چرا نظامی، یکی از متجاوزان به ایران را به عنوان شاه آرمانی و قهرمان آرمانشهر خود بر می‌گزیند. پیش از این، پاسخهایی که به این سؤال داده شده است- و در اینجا فرصت پرداختن به آنها نیست - غالباً یا نظامی را متهم به بیگانه پرستی و یا به شیوه های مختلف کار او را توجیه کرده اند؛ اما پاسخ این مقاله که در چارچوب نظریه اندیشه سیاسی ایرانشهری مطرح شده است به نظر می‌رسد دقیقتر باشد. خواجه نظام الملک نیز در سیاست نامه، نه از سر ناآگاهی، بلکه با بی‌اعتنایی به واقعتهای دینی، سیاسی و تاریخی، در عین حال که سیره پیامبر اسلام و اصحاب بزرگ آن حضرت را به عنوان الگوی عمل سیاسی برای سلطان سلجوقی معرفی می‌کند از پادشاهان کیانی و مجوس (ملوک عجم) نیز به نیکی یاد می‌کند و سلطان را به پیروی از آنان فرا می‌خواند. این نوع نگاه «خواجه» و «حکیم» را تنها در چارچوب اندیشه سیاسی ایرانشهری، یعنی توجه به حقیقت حوادث تاریخی و نه واقعیت آنها، می‌توان فهم کرد.

فهرست منابع

- ۱- ادی، سموئیل کندی. (۱۳۸۱). آیین شهریاری در شرق. ترجمه فریدون بدره ای. چاپ دوّم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲- انصاری، شهره. (۱۳۷۱). «خردنامه های نظامی». مجله فرهنگ. کتاب دهم. پاییز. ص ۳۱-۵۳.
- ۳- او مستد، ا. ت. (۱۳۸۴). تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه محمد مقدم. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.
- ۴- ایناسترانتسیف، کانستانتین. (۱۳۸۴). تحقیقاتی درباره ساسانیان. ترجمه کاظم کاظم زاده. چاپ سوّم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۵- بهار، مهرداد. (۱۳۷۵). ادیان آسیایی. تهران: چشمه.
- ۶- بی نا. (۱۳۸۵). کارنامه اردشیر بابکان. ترجمه قاسم هاشمی نژاد. چاپ سوّم. تهران: مرکز.
- ۷- ——. (۱۳۶۴). مینوی خرد. ترجمه احمد تفضلی. چاپ دوّم. تهران: توس.
- ۸- تفضلی، احمد. (۱۳۸۳). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. چاپ چهارم. تهران: سخن.
- ۹- پورداد، ابراهیم. (۲۵۳۶). یادداشت های گائها. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۰- تاوادی، ج. (۲۵۳۵). زبان و ادبیات پهلوی: فارسی میانه. ترجمه س. نجم آبادی. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۱- جنیدی، فریدون. (۱۳۵۸). زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی. چاپ اوّل. تهران: بلخ.
- ۱۲- دانشگاه کیمبریج. (۱۳۸۱). تاریخ ایران: از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (جلد سوّم - قسمت دوّم). چاپ سوّم. تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- داوری، رضا. (۱۳۵۴). فلسفه مدنی فارابی. تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر.
- ۱۴- دیاکونوف، م. م. (۱۳۸۳). تاریخ ایران باستان. ترجمه روحی ارباب. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۵- راسل، جیمز. (۱۳۸۴). «کرتیر و مانی: الگویی شمعی از کشاکش آنها»، در کشاکش های مانوی - مزدکی در ایران عهد ساسانی. چاپ اول. تهران: اختران. ص ۷۵-۹۷.

- ۱۶- رجایی، فرهنگ. (۱۳۷۱). «سیاست و جهاننداری در اندیشه نظامی گنجوی». مجله فرهنگ. کتاب دهم. پاییز. ص ۱۷۹-۱۹۰.
- ۱۷- _____ . (۱۳۷۳). معرکه جهان بینی ها: در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان. تهران: احیاء کتاب.
- ۱۸- رضی، هاشم. (۱۳۸۲). دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشت. چاپ اول. تهران: سخن.
- ۱۹- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد. تهران: سخن.
- ۲۰- زرنر، آر. سی. (۱۳۸۴). طلوع و غروب زردشتی گری. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- ۲۱- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۳). تاریخ ادبیات ایران (جلد دوم). تهران: فردوس.
- ۲۲- صفایی، ابراهیم. (۱۳۵۳). «آیین کشورداری ایرانیان در آثار حکیم نظامی». نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره آیین کشورداری ایرانیان. انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر. آبان ماه. ص ۱۶۸-۱۷۷.
- ۲۳- طباطبایی، جواد (۱۳۶۸). درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲۴- _____ . (۱۳۷۳). زوال اندیشه سیاسی در ایران. تهران: کویر.
- ۲۵- _____ (۱۳۷۴). ابن خلدون و علوم اجتماعی: وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی. تهران: طرح نو.
- ۲۶- _____ . (۱۳۷۵). خواجه نظام الملک. تهران: طرح نو.
- ۲۷- _____ . (۱۳۸۱). دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران. تهران: نگاه معاصر.
- ۲۸- _____ . (۱۳۸۲). جدال قدیم و جدید. تهران: نگاه معاصر.
- ۲۹- طبری، احسان. (۱۳۴۸). برخی بررسیها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران. بی جا.
- ۳۰- فرای، ریچارد ن. (۱۳۷۵). عصر زرین فرهنگ ایران. ترجمه مسعود رجب نیا. چاپ سوم. تهران: سروش.

- ۳۱- _____ (۱۳۸۳). «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»، در *تاریخ ایران: از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان* (جلد سوم - قسمت اول). ترجمه حسن انوشه. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر. ص ۲۷۶-۲۱۷.
- ۳۲- قرشی، امان‌الله (۱۳۸۰). *ایران نامک*. تهران: هرمس.
- ۳۳- کریستنسن، آرتور. (۱۳۸۴). *ایران در زمان ساسانیان*. چاپ چهارم. تهران: صدای معاصر.
- ۳۴- مجتبائی، فتح‌الله (۱۳۵۲). *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان*. تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
- ۳۵- محمدی، محمد. (۱۳۷۴). *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام*. چاپ اول. تهران: توس.
- ۳۶- مسکویه رازی، ابوعلی. (۱۳۶۹). *تجارب الامم* (جلد اول). ترجمه ابوالقاسم امامی. تهران: سروش.
- ۳۷- موله، م. (۱۳۷۷). *ایران باستان*. ترجمه ژاله آموزگار. چاپ پنجم. تهران: توس.
- ۳۸- نظامی گنجوی (۱۳۷۴). *کلیات خمسه نظامی*. تصحیح وحید دستگردی. تهران: راد.
- ۳۹- ولسکی، یوزف (۱۳۸۴). *شاهنشاهی اشکانی*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. چاپ دوم. تهران: ققنوس.
- ۴۰- ویسهوفر، یوزف (۱۳۸۴). *ایران باستان*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. چاپ هفتم. تهران: ققنوس.
- ۴۱- یارشاطر، احسان (۱۳۸۴). «کیش مزدکی»، در *کشاکش های مانوی - مزدکی در ایران عهد ساسانی*. چاپ اول. تهران: اختران. ص ۲۴۷-۲۰۳.
- ۴۲- _____ (۱۳۸۳). «تاریخ ملی ایران»، در *تاریخ ایران: از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان* (جلد سوم - قسمت اول). ترجمه حسن انوشه. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر. ص ۵۸۷-۴۷۱.